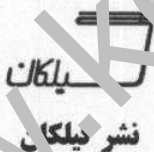


ردّ پای زندگی

احمد علی دوست

رشت، نشر کیهان، ۱۳۹۵

شابک	:	978-964-8283-46-4
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۴۵۰۸۱۱
عنوان و نام پدیدآور	:	رد پای زندگی / احمد علی دوست.
مشخصات نشر	:	رشت: گیلکان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۳۲۲ ص: مصور (بخشی رنگی)، عکس (بخشی رنگی): ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
موضوع	:	علی دوست، احمد، ۱۳۰۳ -- خود سرگذشتنامه
موضوع	:	نویسندگان ایرانی -- قرن ۱۴ -- خود سرگذشتنامه
موضوع	:	Authors, Iranian--20th century -- Autobiography
موضوع	:	شاعران ایرانی -- قرن ۱۴ -- خود سرگذشتنامه
موضوع	:	Poets, Persian -- 20th century -- Autobiography
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Authors, Iranian--20th century
موضوع	:	گیلان -- تاریخ
موضوع	:	Gilan (Iran: Province) -- History
رده‌بندی دیویی	:	۸۵۱/۶۲
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۵ ی ۷۹۶۴۷۵/ل PIR۸۱۵۱
سرشناسه	:	علی دوست، احمد، ۱۳۰۳
وضعیت فهرست‌نویسی	:	



رشت: خیابان انقلاب - اول کوچه گنج‌ای - پست ص.م.ری - پلاک ۱۱۶

صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ تلفکس ۰۱۳-۳۱۰۰۰۲۲

Jaktaji.gilakan@gmail.com

❖ رد پای زندگی

❖ احمد علی دوست

❖ صفحه‌آرایی: هنر و اندیشه

❖ چاپ اول: ۱۳۹۶

❖ چاپ و صحافی: کتیبه‌گیل

❖ تیراژ: ۴۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۸۳-۴۶-۴

ISBN: 978-964-8283-46-4

فهرست مطالب

- ۱- دیباچه ۷
- ۲- منظومه شعر ۲۱
- ۳- در وادی رویاها ۳۵
- ۴- شعرواره‌ها ۶۷
- ۵- شبانه‌ها ۸۱
- ۶- اخوانیات ۸۷
- ۷- سوگسروده‌ها ۱۰۹
- ۸- مقالات ۱۳۳
- ۹- یادها ۲۲۱
- ۱۰- یادگارها ۲۸۱
- ۱۱- غرض نقشی است (آلبوم عکس‌ها) ۳۰۱

به نام خدا، آفریدگار قلم، زیبایی و عشق

دیباچه

در آخرین روزهای نود و یکسالگی ام مقدمات نوشتن پنجمین کتاب را در ذهن تدارک دیدم. ابتدا قصد کردم عنوانش را «حسب دال» بگذارم، دیدم اگرچه ممکن است عنوان شورانگیزی باشد، ولی به تعبیر شعر سعدی به «نای گزارش لحظاتی از زندگی گرفته می‌شود و سیر و سفر در وادی پُر از نیش و خوش گزاشته‌ها را در بر نمی‌گیرد».

یکی دو عنوان دیگر هم به نظرم رسید که چندان جذاب نبود. سرانجام با انتخاب «رد پای زندگی» نام فراخور سخن را یافتم و تعریف آن در این مختصر، بازتاب کم رنگی است از دلبستگی‌های سرشار از خوب و بد ایام در درازنای یک زندگی که به روایتی کم جان و نارسا از ساز و سرود آمده است.

زنده یاد سهراب سپهری گفت: «در کتابی می‌توان روئیدن خود را تماشا کرد.» اما من در اینجا به یاد نوشته دیگری افتادم که باید با «حسرت و سرگردانی» در آخرین کتابم نقل کنم.

استاد محمود دولت آبادی، در صفحه ۲۶ کتاب «نون نوشتن» می‌نویسد: «احساس می‌کنم از کتابها می‌ترسم، هر وقت خودم را در میان کتابها می‌بینم، با صراحت

بیرحمانه‌ای احساس نادانی می‌کنم... چه بسیارند آثار ارزشمندی که سالهاست قصد خواندنشان را داریم، اما امکانش را نمی‌بینیم.

هر روز هم با انتشار متون جدید بر فهرست این آثار افزوده می‌شود. از سوی دیگر زمانی که می‌بینیم حاصل عمر اندیشمندی بزرگ در کتابی موجز خلاصه شده، که در میان هزاران اثر دیگر قطره‌ای از یک دریاست، می‌فهمیم سهم ما برای افزودن به این مجموعه در بهترین شرایط کمتر از آجری در آسمان خراشی غول پیکر است، حاصل این شرایط حیرت و سرگردانی است.»

بهر حال، هر کتابی که نوشته می‌شود مقدمه کوتاه یا بلندی به عنوان سرآغاز یا دیباچه دارد که نویسنده آن برای برقرار کردن احساس عاطفی با خواننده از زادبوم خود و پیشینه و جراحات که بر آن گذشته است تعریف می‌کند و من اینهمه را در قالب مقاله‌ای تحت عنوان «کیان، گلباغچه آرزوها» ریخته‌ام که امیدوارم درازنویسی ملال‌آور نباشد.

گیلان، گلباغچه آرزوها

گیلان بخش کوچک اما سبز و خرم و آباد از خاک وطن عزیز ما ایران است که با طبیعتی پرباروت و زاینده، جنگل‌ها، کشتزارها و مزارع، باغات چای در کرانه جنوبی دریای خزر آرام گرفته و از نظر هموطنان ما در سایه نقاشی شور دارای جلوه و چشم اندازی تماشایی است.

پیشینه تاریخی گیلان

گذشته گیلان در ادوار باستانی به قراری است که در تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و کتابهای پرشمار دیگر آمده و علاوه بر نوشته‌های مورخین یونانی و باستان شناسان رومی، نیز در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی از تمدن و آداب و سلوک مردمی که در این ناحیت می‌زیسته‌اند روایت‌ها شده است.

دکتر گیرشمن باستان‌شناس ضاحب نظر در کتاب ایران صفحه ۲۶ می‌نویسد: در عهد ماقبل تاریخ، قرن‌ها پیش از هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد که آریائی‌ان با نام هند و اروپایی معرفی شده‌اند، یعنی در هزاره‌های چهارم و پنجم گروه

نژاده بزرگی از مردمان خزرستان شمالی به سوی سواحل جنوبی خزر کوچیدند و نام کاسی یا کادوسی گرفتند. بنابراین به اعتبار چنین قدمت تاریخی است که نوشته اند: کادوسی‌ها یا گیلها شش قرن قبل از میلاد با کوروش کبیر متفق شدند و سلطنت مادها را منقرض کردند و در محاصره و فتح بابل لشکری از گیل و دیلم حضور داشته‌اند.

گیلان در عهد ساسانیان

در جنگ شاهپور اول با روم و گرفتاری امپراطور والرین جمع کثیری از گیلها به سرکردگی (به نوس) در سپاه شاهپور شرکت داشتند - انوشیروان در آغاز سلطنت به منظور انقیاد مردم - ارالم - لشکر بزرگی به حدود گیلان فرستاد که حکایت آن در شاهنامه حکیم فردوسی به ظم آمده است.

گیلان در دوره اسلامی و حذف اموی

در واقعه نبرد تازیان با لشکر بزرگ - رش دتهای «موتا» یکی از سرداران دیلمی موجب هراس و توقف مهاجمان شد. اشعاری که اعراب در مورد این جنگها سروده‌اند نشان دهنده وحشت آنها از دیلمیان است. اگرچہ پس از غلبه به قصد تلافی و دست‌یابی به گیلان در اواخر قرن اول هجری حجاج بن یوسف ثقفی لشکری به سرداری پسر خود به سرزمین دیلم فرستاد اما مغلوب شد. دیلمیان شدند و به قزوین بازگشتند.

در سال ۲۹۰ هجری حسن بن علی پس از شکست از سامانیان به کیهستان دیلم پناه برد و مدت ده سال در بین مردم گیل و دیلم به نشر دین اسلام پرداخت، و گیلانیان پس از سیصد سال با پذیرفتن مذهب تشیع به دین اسلام گرویدند. هنوز پنجاه سال نگذشته بود که خاندان‌های دیلمیان در اکثر ممالک اسلامی به فرمانروایی پرداختند، حتی در مکه و مدینه به نام آنها خطبه خواندند.

در قرن چهارم هجری از خاندان‌های دیلمی کنگریان در طارم و زنجان، سالاریان در آذربایجان و اران و ارمنستان، آل زیار نخست در ری و قزوین و خوزستان و سپس در گرگان و طبرستان، آل بویه با عنوان دیالمه فارس، دیالمه بغداد، دیالمه اصفهان و کرمان رویهمرفته از حدود سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ هجری قمری یعنی متجاوز از یک قرن در

اغلب ولایات ایران و عراق فرمانروایی کردند و مذهب تشیع با کمک آنان در ایران انتشار یافت.

گیلان در دوره استیلای مغول

در دوره مغول سرزمین گیلان در اثر شجاعت و مردانگی گیلانیان از تعرض سرداران خونخوار چنگیز و هلاکو و ایلخانان مصون ماند، در ۷۰۶ هجری الجایتو خدابنده که خود را پادشاه شیعه مذهب معرفی می‌کرد از دو سوی مازندران و آذربایجان گیلان را حمله آورد. اما جز ننگ قتل و غارت نصیبی نبرد و به مذلت افتاد، همچنان که یمور جهانگشا و اعقاب او نیز از قصد نفوذ و استقرار در سرزمین گیلان طرفی نبستند و ناچار به دریمت شدند.

گفتنی است که - خواه گیلان در این دوره‌ها به صورت ملوک الطوائفی بود و در دست امراء محلی اداره می‌شد - در بیه پیش سادات و کیانیان و در بیه پس امراء بومی حکمرانی می‌کردند و گیلان را تحت کشاکش سادات و امراء محلی بود که این رویه تا اواسط دوره صفویه ادامه داشت.

در دوره صفویه با برافتادن اصول ملوک الطوائفی، نقشه احیای استقلال ایران و رهایی از نفوذ ترک و عرب که به دست دیلمیان برجسته بود عملی شد، و سرزمین گیلان نیز مانند عصر هخامنشی و دوره ساسانی با پیوستن به حکومت مرکزی وابستگی خود را به ایران بزرگ نشان داد. شهر رشت در سال ۱۰۰۱ هجری قمری به امر شاه عباس کبیر مرکز ایالت گیلان گردید و به تدریج رونق و آبادی یافت.

تاریخ نویسان سلطنت ۴۲ ساله شاه عباس اول را درخشان‌ترین فصل در تاریخ سلسله صفویه دانسته‌اند و از آثار و خدمات برجسته و نمایانی که در زمینه‌های مختلف انجام گرفت یاد می‌کنند که تشکیل قشون، ساختن جاده‌ها و کاروانسراها، شهرها و بناهای زیبا و تاریخی در اصفهان از جمله مظاهر آن است.*

از آن پس تا پایان سلسله قاجار، درباره سرگذشت گیلان گفتنی‌ها بسیار است که در این مجال نمی‌گنجد. تنها به اشاره می‌توان گفت که گیلان تا سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی

با وجود روزگار پر آشوبی که بر اثر رقابت‌های سیاسی و نفوذی دولت‌های انگلیس و روسیه تزاری بر شهرها و باشندگان آن گذشت، شاهد پیشرفت‌هایی بوده است که لقب پرطمطراق پیشاهنگی سایر بلاد ایران را گرفت. به خاطر موقعیت جغرافیایی و مجاورت با کشور روسیه راه دریایی خزر بهترین راه مواصلاتی با غرب شناخته شد، گیلان مرکز تجارت و داد و ستد خارجی گردید و کشورهای انگلیس، روسیه، فرانسه و عثمانی در رشت کنسولگری دایر کردند. علاوه بر تأسیس چاپخانه‌ها و انتشار روزنامه، شهرها دارای خیابان سنگ فرش، گنبداب رو (اگو) و سینما و تأثر شد - راه کوهستانی و مال رو رشت، مسجیل به همت و هزینه اهالی و به سرپرستی «مصلحت خانه» که در حقیقت نوعی انجمن ایالتی بود - در سال ۱۲۷۸ قمری در عین استبداد ناصری تشکیل شده بود تعریض و تسطیح و به واسطه که رو تبدیل گردید - نخستین مدرسه سبک مدارس خارجه به سال ۱۳۱۷ قمری به نام «شرافت مظفری» در زمان حکومت نصرالسلطنه تأسیس شد، ثروتمندان گیلان به بنیاد آن کمک کردند و مظفرالدین شاه هنگام عبور از رشت به عزم فرنگ پانصد تومان برای تکمیل ساختن آن عطا کرد، به دنبال آن مدرسه‌های دیگر و چند مدرسه خارجی آمریکائی - روسی و ارمنی ساخته شد.

و بالاخره اولین مریم‌خانه ملی (بیمارستان سبز - به باغ پورسینا) با عوارضی که از محصول برنج صدری برای کمک به تنگدستان گرفته شد - استمدادی که زنده یاد جهانگیر سرتیپ پور از همت طبایی مثل دکتر آخوندزاده - استاد علی خان پارسی و دکتر صادق خان زهری کرد در قسمتی از اراضی ناصریه برپا کرد.

این‌ها حرف‌هایی بود از پیشینه تاریخی گیلان تا صد ساله اخیر که به استفاده از کتابهای تاریخ نویسان ارجمند ایرانی و ایران شناسان خارجی نقل کرده‌ام، باقی می‌ماند شرح واقعات و خاطره‌های تلخ و شیرینی که طی سالهای طولانی عمر دیده و یا شنیده‌ام و به تناسب موضوع در جای جای کتاب‌ها و نوشته‌هایم آورده‌ام.

* * *

و اما بعد، در آخرین روزهای زمستان سال ۱۳۰۳ شمسی در شهر رشت، شهر شادی‌های شورانگیز و در کنار شهروندانی خوشخو، مهربان و صاحب طبعی غریب نواز و سفره‌دار به دنیا آمدم. اگرچه هنوز چند ماهی به انقراض سلسله قاجار و جلوس سلطنت پهلوی اول مانده بود اما ظرف چند سالی که از کودتا می‌گذشت، به منظور

قدرت نمائی اقدامات دامنه‌داری در رفع نامیزانی‌ها و آشفتگی‌ها صورت گرفته بود. در شهریور ۱۳۰۲ درست یک ماه پس از تبعید احمدشاه به اروپا، نیروی نظامی اعزامی از مرکز در میدان‌های نفتی جنوب استقرار یافت - رویه ملوک الطوائفی و عشیره سالاری در ولایات مرزی با ضرب و نسق رضاخانی منسوخ شد و با سرکوب متمرّدان آرامش نسبی تا حدی برقرار گردید.

به موازات آن آبادی و نوسازی با احداث خیابان و ساختن بناهای شکیل شهری و ادارات دولتی آغاز شد؛ چهره کهنه و ناپسند قجری رنگ و لعابی تازه و شاداب گرفت که در این باب در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ بنای آراسته شهرداری با ملحقات باشکوه آن، سربازخانه، نظمیه، ساختمان سنگی عدلیه، یکی دو خیابان نیمه تمام مرکزی و زیباسازی میادین و پارک، نصیب شهر رشت گشت.

در ۱۵ اردی بهست سن ۱۳۰۱ مقارن با تاجگذاری قوانین الغای القاب، دوله‌ها و سلطنه‌ها - تغییر اسامی - و به موازات آن - برقراری انحصار قند و چای - ساجل و احوال - نظام اجباری وظیفه و صواب و متررات اجتماعی دیگر تصویب شد و با برنامه‌ریزی‌های بعدی سرفصل تحولات اساسی در مملکت گردید که پی آمدهای جالب و اثرگذار آن از گفتنی‌ها است.

ایجاد کارخانه‌های صنعتی و پارچه بافی، احداث راه آهن جنوب و جاده‌های ارتباطی بین ایالت‌های مملکت، بسط علم و دانش، انجام مناسبات به خارج، تأسیس مدارس در سطوح مختلف و دانشگاه از جمله اقداماتی است که با توان مالی اندک در زمینه توسعه اقتصادی به وقوع پیوست و آثار درخشان دیگران از نهاده تمدن و فرهنگ جامعه تا سطح جهانی بود که به وسیله دانشمندان و اساتید بزرگ در رشته‌های سیاسی، ادبی و صنعتی نمایان شد.

گفته‌اند، انسان متمدن هیچ اختراع و ابداعی شگفت انگیزتر از مکتب و مدرسه نداشته است چون اثری را که انتقال اندیشه و دانش به وسیله مدرسه و معلم از اوان کودکی بر مغز و روح انسان‌ها می‌گذارد و به دنبال آن کتاب و مطبوعات در طول

زندگی القای کند بهترین و جالبترین اثر تمدن است.

در یک روز پاییزی سال ۱۳۱۰ به مدرسه رفتم و با محیط انضباطی مدرسه و در آمیختن با همکلاسی‌ها آشنا شدم و سالها با کلاس درس و کتاب و معلم سر کردم و تا حد امکان اندک مایه‌ای از معرفت گرفتم و کوره سوادآموزی در آن روزگار نظام آموزشی و کیفیت فضای تحصیلی چنین بود: دبستان و دبیرستان‌ها شش کلاس و در دو شیفت صبح و بعدازظهر دایر بود، تحصیل در مدارس دولتی مجانی و در مدارس ملی هر ماه دبستان ۷۰ ریال، دبیرستان در سیکل اول ۱۲ ریال و در سیکل دوم ۲۰ ریال شهریه داشت.

دانش‌آموزان دختر و پسر لباس متحدالشکل می‌پوشیدند که تمهید پسندیده‌ای برای احتراز از تمایز فخر و ریشم بود. لباس فرم پسرها از پارچه ارزان قیمت محصول کارخانه کازرونی اصفهان و پوش دختران از ارمک کار یزد به رنگ خاکستری تهیه می‌شد و روی سینه شاگردان دبیرستان، نشان نصب بود. ورزش جزو دروس نمره‌آور بود و جایگاه خود را با معلم کارآزموده داشت. ورزش دبستان‌ها منحصر بود به پیاده‌روی و نرمش‌های سوئدی و در دبیرستان‌ها والیبال و پینگ‌پونگ و فوتبال که برگزاری مسابقات آن بین تیم‌های خردسال و بزرگ سال از تفریحات نشاط‌آور جمعه‌ها بود. سرگرمی دیگر گردش دسته جمعی خانواده‌ها و رفتن به باغ‌های اطراف شهر مثل سالاریه، گنجه‌ای، معین، مشکوتیه، مدیریه و باغ آخوند بود که به مالکان و بزرگان شهر تعلق داشت و با گشاده روئی برای تفریح و خوشباش در اختیار مردم قرار می‌گرفت که چنین رفتار انسانی از نظر جامعه‌شناختی قابل تأمل است.

باری، در سنین نوجوانی بود که مثل میلیون‌ها هموطن دیگر طعم تلخ جنگ و ننگ شکست را چشیدم و اشتغال وحشیانه وطن را دیدم.

در بحبوحه جنگ جهانی دوم روز سوم شهریور ۱۳۲۰ متفقین به قصد استفاده از موقعیت جغرافیایی ایران از مرزها گذشتند، ناوگان بریتانیا کشتی‌های ایرانی را در بندر شاپور بمباران کردند، عده‌ای از افسران و سربازان از جمله دریادار غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی را کشتند و نیروهای انگلیسی مستقر در عراق از راه قصر شیرین به تعرض زمینی پرداخت. نیز ارتش خلقی شوروی از راه جلفا و ماکو و سایر نقاط مرزی مثل آستارا و بندر پهلوی به ایران هجوم آورد، با بمباران تأسیسات بندری و

ناوچه‌های کوچک که قدرت دفاعی چندانی نداشتند ناخدا یابندر فرمانده و چند تن از افسران نیروی دریایی شمال به شهادت رسیدند و افسر احتیاط ستوان اعتمادزاده (م.ا.به آذین) جوان همولایتی، بر اثر اصابت گلوله یا ترکش بمب دست چپ خود را از دست داد.

سربازخانه و بعضی از اماکن در رشت صدمات فراوان دید، خاموشی‌های شبانه برقرار شد، و صدای هول انگیز هواپیماهای دشمن که از یک سو بمباران می‌کردند و از سوی دیگر با پخش تراکت‌های تبلیغاتی پیام برقراری دوستی با خلق‌های تحت ستم می‌فرستادند هنوز در گوش من است.

یک روز در میدان مقابل مسجد کیاب (لاکانی امروز) اجساد لت و پار شده سربازان را که از کامیرن‌ها روی زمین می‌ریختند دیدم، مردان و زنان محله شیون می‌کردند و با چند تخته حصیر کنار خان جعفری‌ها آوردند تا رسیدن کمک مسئولین روی جسد‌ها را پوشانند.

و روزی دیگر در یک بعدظهر دم کرده و ابری ورود زره پوش‌ها و کامیونت‌های قوای نظامی را به اتفاق چند تن از هلاس‌ها در میدان شهرداری با حیرت و حسرت تماشا کردیم. و روزی دیگر، وقتی اتومبیل «ریم» سیاه رنگ روسی پیشاپیش قوای مهاجم رسید، سروان مجیدی (ارتشید بعدی) معاون ستاد تیپ که در کنار فرمانده قوا و سرکنسول شوروی نشسته بود، خطاب به ما و مردم محترم، سرافکنده حاشیه خیابان می‌گفت «کف بزنید، صلح شده» و هفته‌ها بعد وقتی جمعی از جوانان مملکت را که به جرم واهی طرفداری از آلمان هیتلری اسیر شده بودند به حمام خانی (پاک) در ابتدای خیابان شیک می‌بردند، با عجله برای عرض ادب به دیدن شان رفتم تا به دکتر دفتری‌ها سلام بگویم.

گفتنی است در چنین شرایطی که سردرگمی و بیچارگی مقامات مملکت و اضطراب و وحشت مردم امید و امان جامعه را بریده بود سرکردگان قوای مستقر در رشت از دیدگاه سیاسی و ایدئولوژی موقعیت را مغتنم دانستند و با دایر کردن کلاس درس زبان روسی که معلمان آن زنهای جوان نظامی بودند، نصب پانل‌های بزرگ تبلیغاتی و پخش خبرهای پیروزمندانه جنگ، سطح نسبتاً وسیعی از دیوار غربی شهرانی را نیز به حالت پرده سینما درآوردند که فیلم‌های مبارزات میهنی آنها را به تکرار نمایش می‌داد.